

اسلام و فرهنگ قرن بیستم

برای آنکه بحث مهمی که در پیش داریم بطور کامل روشن شود

باید موضوعات زیر را توضیح دهیم :

۱ - مقصود از «فرهنگ» در این بحث

۲ - فرهنگ اسلام

۳ - روش اسلام در برابر فرهنگهای غوناگون

۴ - نمونه روشنی از این روش یعنی یک مثال

۵ - اسلام چه تأثیری در فرهنگ قرن بیستم داشته

و چه روشی در برابر آن اتخاذ میکند ؟

مقصود از فرهنگ در این بحث

برای آنکه از بحثهای طولانی پیرامون حدود رسم و تعریف کلمه فرهنگ در امان باشیم، انتظار داریم همه افراد ، حد اقل در این بحث با ما همراهی نموده و فرهنگ را بمعنای «زندگانی عقلانی» تفسیر کنیم در اینصورت موضوع بحث ما شامل موارد زیر خواهد بود .
حقوق (قوانین ، عرف و عادت) ، فلسفه ، عرفان ، علوم ، هنر و ادبیات .

فرهنگ اسلام

قسمت فرهنگی اسلام مهمترین و اساسیترین قسمت اسلام است تصادف نیست که وحی الهی بر پیغمبر اسلام با این آیات شروع شده است: **بخوان بنام پروردگارت که آفرید انسان را از علق آفرید. بخوان (که) خدای تو کرمترین گریمانست . خدائیکه نوشتن با قلم را آموخت. خدائیکه با انسان آنچه را که نمیدانست آموخت. (۱)**
بطور مسلم شروع شدن وحی الهی با این آیات ، اهمیت و اساسی بودن قسمت فرهنگی را نشان میدهد .

(۱) اقرء باسم ربك الذى خلق ، خلق الانسان من علق ؛ اقرء وربك الاكرم ، الذى علم

بالقلم ، علم الانسان ما لم يعلم

فرهنگ اسلام را میتوان بدو بخش تقسیم کرد مفاهیم یا جهان بینی و تعالیم یا آموزشها .

قسمت اول، مفاهیم یا جهان بینی اسلامی

در اسلام اولین پایه برای ایجاد شخصیت مسلمان ، همان جهان بینی مخصوص است زیرا اسلام برای سرکن اساسی خود که عقائد ، اعمال و اخلاق است ، سعی می کند يك طرز تفکر بخصوصی برای مسلمانان بوجود بیاورد و با آنها جهان بینی خاصی بیاموزد تا عقائد و عبادات آنها حقوق و وظائف آنها ، اخلاقیات آنها بر آن اساس ساخته شود و رنگ خاص اسلام را داشته باشد. مثلا : اسلام برای آفریدگار جهان تفسیر و رأی مخصوصی دارد در نظر اسلام، خداوند جهان یگانه و از هر جهت یکتاست دانا و داد گستر است، جامع همه کمالات است و از هر نقی منزه است؛ ازلی و ابدی است، بی نیاز از جهان و جهانیان است، همه کس و همه چیز و همه حال در برابر او یکسان است ، جهانیان هیچکدام با او قرابت و دوستی خاصی ندارند همه چیز در جهان مخلوق اوست و او بهیچیک از آنها نیازی ندارد ، هیچ حالتی در افراد و در جامعهها مورد علاقه خاص او نیست، خداوند بهیچ صورتی و با هیچ اقدامی و با هیچ تحولی در جهان تغییر و تحول پیدانمیکند . این خداشناسی توجه مسلمان را بطرف وجدانش جلب می کند و احساس می کند که فطرت پاک او درست بهمین نوع معرفت او را میخواند، و آنگاه که بدستور اسلام در آفرینش آسمان و زمین و گردش شب و روز و در آفاق و انفس مطالعه و تدبیر می نماید کاملاً بصحت عقیده خود درباره خدای جهان پی می برد و در نتیجه با جان و دل ایمان می آورد و این ایمان در تمام ذرات وجودش راه می یابد .

این طرز تفکر در باره آفریدگار جهان ، درست و واضح مشخصات ایمان مسلمان را نشان میدهد و حقیقت نماز و سایر عبادات را از نظر اسلام روشن میسازد .

عبادات در نظر اسلام برای راضی ساختن خدا و یا سود رسانیدن باو نیست و همچنین برای رفع غضب و یا بزرگداشت او نمی باشد .

عبادت خدا اخلاص در بندگی اوست و یکتا پرستی می باشد و ازین جهت انسان را از پرستش همه کس و همه چیز میرها ندو همه بتها در نظر او می شکند ؛ زیرا تمام ذرات وجود و سراسر هستی او در بندگی خدا قرار می گیرد و جایی در عقل و فکر و جسم و روح او برای پرستش دیگری باقی نمی گذارد .

عبادت در نظر اسلام سبب احساس انسان نزدیکی بخداوند جهان است و در نتیجه یک احساس قدرت و توانائی زائدالوصفی را در او بوجود می آورد که ازین تقرب و نزدیکی بخدا سر-

چشمه گرفته است و این قدرت روحی سبب می شود که از همه نواقص و مضرات ضعف نفس در امان باشد عبادت در اسلام حضور در پیشگاه الهی است و این حضور و راز و نیاز و مصاحبت موجب اکتساب و تشریف بصفات عالی الهی می گردد و به همین دلیل می توان عبادت را مصدر همه کمالات شناخت. با این بیان مختصر بخوبی روشن می شود که خداشناسی اسلام تاجه خدمه معنای عبادت را مشخص می سازد و از آنها عالیترین وسیله برای کمال مطلق و همه جانبه ی مسلمان بوجود می آورد.

اسلام همچنین، تفسیر خاص و درک بخصوصی از جهان، دارد، این «جهان بینی» که خود از نتایج خداشناسی اسلامی است مستقیماً هم در تعالیم اسلامی آمده است، مادر قرآن کریم میخوانیم: **آیا نمی بینی که تمام آنچه در آسمانها و زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختها و جنبندگان و بسیاری از مردمان، همه اینها در برابر خداوند سجده می کنند (۱) و میخوانیم هیچ موجودی نیست مگر آنکه تسبیح گوی و سپاسگزار اوست (۲)**

با توجه باین حقیقت که سجده منتهای اطاعت و خضوع است می توان از این آیات و از سایر تعالیم اسلامی این رأی اسلام را درک کرد که:

جهان مخلوق واحد و متصلی است سرشار از زندگی و زیبایی نظم و هم آهنگی در همه جای آن حکومت مینماید، جهان رویت کامل حرکت می کند و بر اساس حق و عدالت استوار شده است، تمام ذرات او از یک هم آهنگی و همکاری کامل و از یک اطاعت مطلق آفریدگار حکایت می کند. خوب دقت کنید که این طرز جهان بینی چه اثر بزرگی در روحیه انسان می گذارد، چه او احساس می کند که دستگاه عظیم آفرینش دست بدست او داده با وی در راه حق همکاری می کنند و از جهاد و فعالیت های مثبت او پشتیبانی می نمایند.

* * *

اسلام برای «انسان» هم تفسیری دارد از نظر اسلام، انسان در جهان آفرینش امتیاز بخصوصی دارد؛ زیرا سرشت او پاک و فطرت او بدین حق کشانیده می شود، او تنها موجودی است که می تواند راه راستی را که برای او ترسیم شده برود، و یا از این راه منحرف شده و گمراه گردد. او چنین آفریده شده تا در کسب کمال آزاد و مختار باشد نه آنکه مانند «فرشتگان» راهی را جز تسبیح خدا نشناسد و در کمال خود مجبور باشد.

انسان در نظر اسلام بمقام شامخ **نماینده گمی خدا در زمین** مفتخر گشته، کلید اسرار

(۱) الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض، والشمس والقمر والنجوم والجبیل والشجر والدواب وكثیر من الناس (سورة حج آیه ۲۲)

(۲) وان من شیء الا یسبح بحمده (سورة اسراء آیه ۱۷)

آفرینش با وسپرده شده ، و راه کشف حقائق و وسیله دست یافتن بهمه چیز باو تعلیم داده شده ، فرشتگان در برابر او سجده کرده و مقرر شده است که همه نیروهای جهان هستی مسخر او گردد . و یگانه راهی را که برای رسیدن باین مقام بلند (نمایندگی خدا در زمین) دارد آنست که نیروها و استعداد های شگرف خود را بکار برده و با دانش بحقیقت جهان هستی و نیروهای گوناگون آن واقف گردد و قوانین آنرا کشف کند .

اسلام برای مفهوم (انسان شناسی) خود همه قوانین خود را استوار ساخته و بر همین مبنی **« روابط فرد را با دیگران ، و « روابط شخص را با جامعه » و « روابط همگی را با جهان ، تنظیم نموده است .**

باین ترتیب مسلمان را ب فلسفه قوانین مدنی و اداری و بین المللی خود آشنا می سازد و باو می آموزد که چگونه رفتاری ، شایسته « برادر انسانی » اوست در عین حال در روح مؤمن امید بآینده را پدید می آورد و او را بدیگران خوش بین می سازد و او را مطمئن می کند که حق و عدالت غالب است و دعوت بحق پیروزمی گردد زیرا نیروهای جهان همه وافکار و قلوب انسانها یاور آنست .

* * *

« جامعه » نیز در نظر اسلام مفهوم معینی دارد ، جامعه در این تفسیر از وجود انسان سرچشمه گرفته و برای رفاه و سعادت انسانها بوجود آمده است و بهمین دلیل جامعه اسلامی رنگ انسانی دارد ، نه رنگ فردی اصالت فرد (*individualiste*) که همه سازمانها و مقررات برای فرد تنظیم شده باشد و نه رنگ اجتماعی اصالت جامعه است (*socialiste*) که بکلی فرد در آن فراموش شده است .

جامعه اسلامی مؤسسه ایست یکپارچه و بهم پیوسته ، یعنی يك طبقه ای و بهیچ وجه اصل تعدد طبقات و کشمکش داخلی دائم میان این طبقات را برسمیت نمیشناسد .

در جامعه اسلامی این حقیقت مورد قبول است که هر فرد و یا هر دسته تحت تأثیر فعل و انفعالات محیط و عوامل طبیعی رنگ و صفت مخصوصی پیدامی کند ولی این تنوع و یا بتعبیر صحیح تر رنگارنگ بودن ، سبب جدائی و اختلاف میانه این افراد و دسته ها نشده بلکه موجب همکاری و دادوستد بوده چون تا بلوی یگانه و رنگارنگه می باشد ، این افراد گوناگون و این دستجات متنوع همگی در يك سابقه عمومی برای کسب رضایت خدا بیکدیگر کمک کرده **یکت قافله پیشرو** را بوجود می آورند .

این نوع « وحدت و کثرت » در وجود انسان دیده میشود و در جهان آفرینش بچشم میخورد اجزاء و اعضاء گوناگون و رنگ برنگ بوده و در عین حال یک **واحد** را تشکیل میدهند . و بالاخره تفسیرها و مفاهیمی در اسلام برای « کار » ، « دنیا و آخرت » ، « جسم و روح » ، « خیر و شر » ، « پاکبها و پلیدیها » ، « حلال و حرام » و امثال اینها دیده میشود .

این تفسیرها و آراء و این جهان بینی **پایه اول** فرهنگ اسلام را تشکیل میدهد و در عقائد و افعال و اخلاق مسلمان ؛ بمنزله ریشه و اساس میباشد .